

موقعیت نواب یا ابواب اربعه در آثار بهائی

نگارش: گیو خاوری

در باره موضع و موقعیت ابواب اربعه در آثار مبارکه تفاوت‌هایی ظاهراً وجود دارد که بحث حاضر را می‌طلبد. حضرت اعلی در ابتدای اظهار امر خود را «باب‌نامیدند تا با استمداد از حافظه تاریخی مردم که ارتباط ابواب اربعه با امام غائب را در خاطر داشتند ارتباط خویش را با امام دوازدهم اعلام کنند کما اینکه مانند آنان توابع خویش را از سوی امام غائب معرفی می‌فرمودند تا مردم را برای اعلام علنی مقامات عالیه خویش چنانکه در مجلس ولیعهد و علماء در تبریز وقوع یافت آماده فرمایند بطوری که حضرت بهاءالله در یکی از الواح می‌فرماید:

"حضرت اعلی نظر به ضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده‌اند و به حکمت تکلم فرموده‌اند ... چه که اگر اول ظهور بکلمه آخری نطق می‌فرمودند یعنی آنچه در اواخر فرمودند اول می‌فرمودند شراره نار اعراض و انکار در اول وارد می‌آورد آنچه را که در آخر وارد آورد..." (۱) و اینک این حقیقت که بقول انسکلوپدی بریتانیکا دیانت بهائی حضورش در جهان بعد از یک قرن و نیم گسترده‌تر از حضور دیانت اسلام پس از ۱۴ قرن است گواه الهی بودن ابتکار حضرت اعلی در ظهور زیر نام باب است.

توضیح آنکه در زمان حضرت امام حسن عسکری امام یازدهم، شیعیان ظاهراً انتظار داشتند که آنحضرت جانشین خود را مانند سایر ائمه اطهار تعیین نماید و چون ایشان فرزند ذکوری نداشت تعیین جانشین مقدور نبود لذا بعد از رحلت امام یازدهم یکی از رؤسای قوم برای آنکه بزعم خود مشکل جانشینی را حل کند چنانکه بعداً خواهد آمد مدعی شد که آن حضرت فرزندی بنام محمد دارد که از نظر ایمنی در اختفا بسر می‌برد (۲) و فقط وی که عثمان سعید اسدی نام داشت مجاز بیدار اوست و توابع آن حضرت را می‌آورد و تعالیم وی را ابلاغ می‌دارد و چون بمنزله در میان امام غائب و پیروانش بود به باب یا نائب امام موسوم شد و وی در موقع مرگش جانشین خود را که با امام غائب در ارتباط بود تعیین نمود و باین ترتیب بمدت ۶۹ سال چهارباب پدید آمدند که به ابواب اربعه موسوم گشتند باب چهارم در اثر اصرار و فشار مردم که اشتیاق بیدار امام غائب داشتند که وجود خارجی نداشت ناچار شد اعلام کند که امام برای همیشه از انظار غائب شد و در آینده ظاهر خواهد شد (۳)

حضرت بهاءالله در باره تسمیه حضرت اعلی به باب می‌فرماید:

"ملاحظه نمایند که اول امر، آن حضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند، این نظر بآن بوده

که طیور افنده انام در آن ایام قادر بر طیران فوق این مقام نبودند(۴) و در لوح دیگری می‌فرماید:

همین ادعای بابیت حضرت اعلی روح ماسواه فداه مدلّ و مظهر شئون ناس بوده و هست... اگر خلق مستعد بودند جز ذکر آفتاب حقیقی و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمی‌شد چنانچه از بعضی آیات مبارکه مستفاد می‌شود بلی طفل رضیع را لحم مضر است... (۵)

از جمله آیات مبارکه که اشاره فرموده‌اند در آنها عنوان باب را حضرت اعلی نظر بعدم استعداد خلق بدو برای خود اختیار فرمودند در کتاب مستطاب قیوم الاسماء که نزول آن با اظهار امر به جناب ملاحسین بشرویه آغاز شد می‌توان زیارت نمود:

...در سورة الملك ظاهراً تفسیر احسن القصص را منزل از نزد محمد بن الحسن موعود غائب شیعیان اثنی عشری دانسته می‌فرماید: **اللّٰهُ قَدَّرَ انْ يَخْرُجَ ذٰلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ احْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ... و در سورة هشتم می‌فرماید که حضرتشان عبد الهی و صاحب بیئات از نزد بقیة الله منتظر هستند: **اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ اتَانِي الْبَيِّنَاتِ مِنْ عِنْدِ بَقِيَّةِ اللَّهِ الْمُنْتَظَرِ اِمَامِكُمْ... در سورة پنجاه و ششم می‌فرماید که باب امام منتظرند و آنچه می‌دانند از نزد امام است: **اِيْهَا الْمَلَأَ اَنَا بَابِ اِمَامِكُمُ الْمُنْتَظَرِ... لا اعلم الا ما علّمني امامي...******

...از امارات و قرائن موجوده در کتاب قیوم الاسماء و تصریحات نازله در کتاب بیان فارسی و کتاب دلایل سبعة و برخی دیگر از آثار مبارکه حضرت باب مستفاد می‌شود که آن حضرت با اظهار این بیانات قصد مدارا و مماشات با خلق داشتند...

حضرت باب در کتاب دلایل سبعة در توضیح علل اظهار مقام بابیت در آغاز ظهور می‌فرماید: **نظّر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا اینکه آنها را نجات دهد مقامی که اول خلق است و مظهر انّی انالله چگونه خود را باسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان لعن (شاید) محتجب نشوند و از آنچه برای آن خلق شده‌اند غافل نمانند!**

...برای تجسم میزان ضعف عباد و عدم آمادگی ایشان برای پذیرش ظهور جدید می‌توان به داستان اعراض و انزوای ملا عبد الخالق یزدی اشارت نمود که در آغاز مقام بابیت حضرت نقطه اولی را پذیرا گشت و لکن طاقت استماع اعلان مقامات دیگر را نداشت و چون در

توقیع مبارک خطاب باو حضرت نقطه اولی بتصریح مقام قائمیت را اظهار داشتند ملا عبدالخالق اعراض نمود با آنکه شخص مذکور بتصریح قلم اعلی (از جمله در کتاب مبارک ایقان) از علماء برجسته زمان خویش بود (٦) و پسرش شیخ علی نیز در حوادث قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسیده بود.

جمال ابهی در یکی از الواح در خصوص اعراض ملا عبدالخالق می فرماید: ملا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ماسواه فداه در قمیص بابیت ظاهر، اقبال نمود و عریضه معروض داشت. از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و برحسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود تا آنکه لوحی مخصوص او ارسال فرمودند در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی اننی انالقام الذی انتم بظهوره توعدون. بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تمام قیام نمود (٧) و جمعی در ارض طا بسبب او اعراض نمودند.

باید اصولاً توجه داشت که مراد از بابیت بقیه الله بحقیقت همان بابیت ظهور یا مدینه حضرت من ینظره الله (جمال ابهی) است که بجهت رعایت حکمت از آغاز ظهور بنحو منطبق با مقتضیات زمان بیان فرموده اند چنانکه حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح بدین نکته اشاره فرموده اند. حضرت ولی امر الله نیز در توقیعات مبارکه خویش تصریح می فرمایند که حضرت باب هرگز بواقع مدعی نائبیت (نیابت) قائم موعود نبوده اند و مرادشان از بابیت در حقیقت بابیت حضرت من ینظره الله بوده است. در آثار حضرت قدوس نیز عنوان باب مدینه الهیه در خصوص حضرت باب تصریح گشته است... (٨) چنانکه اشاره شد عنوان بابیت از ابتکارات ابواب اربعه برای خویش بوده که حضرت بهاء الله در باره نواب یا ابواب اربعه چنین می فرماید: "از حضرت جعفر (برادر حضرت امام حسن عسکری یا امام یازدهم) سؤال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود است آن مظلوم ابا نمود و فرمود دو سال قبل طفلی بوده و فوت شد. صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند و قول آن زن کاذبه چون موافق هوی و اغراض نفسانیة نفوس غافله بود آنرا اخذ کردند و اعلان نمودند"

منظور از آن زن کاذبه حلیمه خاتون است که گویند عمه امام حسن عسکری بود و داستان تولد قائم از نرجس خاتون بوسیله او نقل شده است.

و نیز می فرماید: از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولادی مانده فرمودند طفلی بوده و فوت شد بعد که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند ملاحظه کنید که ظلم بچه مقام بوده و افترا بچه رتبه رسید بعد ذکر ناحیه

مقدّسه و ظهور توابع بمیان آمد.

یا حزب الله از اهل فرقان سؤال نمائید جابلقا کو جابلسا کجا رفت آن مدن و دیار موهومه چه شد صادق را کذاب گفته یعنی جعفر بیچاره را که یک کلمه بصدق تکلم نمود از صدر اسلام تا حین کذابش گفتند" (مأندة آسمانی جلد ۴)

"ای دوستان کذب قبل محبوب بعد را آویخت و به رصاص ظلم شهید نمود... یکی ذکر جابلقا نمود و دیگری به جابلسا اشاره کرد و کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرّ معین نمود. بی انصافی ناحیه مقدّسه ذکر کرد و بی انصافی دیگر کلماتی باو نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب و علت شد که سلطان مدینه احدیه را بتمام ظلم شهید نمودند... هزارسال او ازید جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار می نمود فتوای قتل می دادند" (اقتدارات)

"ابواب اربعه سبب و علت گمراهی گشتند اگر آن حرفهای کذب از آن مطالع کذب ظاهر نمی شد نقطه وجود روح ما سواه فداه شهید نمی گشت" (مأندة آسمانی جلد ۴)

"و انه لما ظهر الله بلسلطانة و ختم النبوة بمحمد رسول الله اذا يستدلّ بالامامة ثم بها قال حسين بن روح بعدالذی هو احتجب الناس من کلمات الّتی یروی علیه بانّ القائم کان فی جابلقا و امثاله کما سمعت باذنک و کنت من السّامعین و أنّک او تنظر الیوم لتعرف بان مألقرآن ما احتجبوا علی الله و مظهر نفسه الاّ بما رواه هذاالرجل و کان الله علی ما اقول شهیداً" (۹)

مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است: خداوند نبوت را به محمد رسول الله پایان داد سپس به امامت مستدلّ شد تا آنکه حسین بن روح (سومین باب از ابواب اربعه) مردم را به کلماتی که در باره قائم روایت کرد گمراه نمود مبنی بر اینکه قائم در جابلقا و امثال آنست چنانکه با گوشه‌های شنیدی و اگر امروز توجه کنی می بینی که اهل قرآن گمراه و محتجب نسبت به خداوند و مظهر نفس او نشدند مگر به آنچه این مرد آنرا روایت نمود و خداوند بآنچه گفتم گواه است.

همچنین می فرمایند: کَلَّمَا سَمِعْتُ فِي ذِكْرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ رُوحَ مَنْ فِي لَجَجِ الْأَرْوَاحِ فِدَاهُ حَقَّ لَارِيبٍ فِيهِ وَ أَنَا كُلٌّ بِهِ مَوْقِنُونَ وَلَكِنْ ذَكَرُوا ائِمَّةَ الدِّينِ بِأَنَّهُ كَانَ فِي مَدِينَةِ جَابَلْقَا وَ وَصَفُوا هَذِهِ الْمَدِينَةَ بِأَثَارِ غَرِيبِهِ وَ عِلَامَاتِ عَجِيبِهِ وَ أَنَّكَ لَوْ تَرِيدُ أَنْ تَفْسِرَ هَذِهِ الْمَدِينَةَ عَلَى

ظاهر الحديث لن تقدر و لن تجدها ابدأ لو تفحص في اقطار العالم و اطراف البلاد لن تجدها باوصاف التي و صفوها من قبل... و انك لو تدلني الى هذه المدينة انا ادلك الى هذه النفس القدسية التي عرفوه الناس بما عندهم لا بما عنده" (جواهر الاسرار) (١٠).

مضمون بیان مبارک بفارسی اینست: آنچه در باره محمد بن حسن (محمد پسر امام حسن عسکری) شنیدی حقیقت دارد و شکی در آن نیست و ما همه به آن ایقان داریم ولی پیشوایان دین گفته‌اند او در شهر جابلقا است و این شهر را به آثار غریب و علامات عجیب وصف کرده‌اند و اگر بخواهی به ظاهر حدیث این شهر را تفسیر کنی قادر بآن نیستی و آنرا ابدأ نمی‌یابی. اگر در اقطار عالم و اطراف بلاد تفحص کنی آنرا با اوصافی که از قبل وصف کرده‌اند پیدا نمی‌کنی... و اگر تو مرا به چنین شهری راهنمایی کنی من ترا باین نفس مقدسی دلالت می‌کنم. که مردم او را بآنچه که نزدشان است نه آنچه که نزد اوست می‌شناسند.

بنابراین تلویحاً در جواهر الاسرار که از آثار منزله در دور بیان است وجود فرزندی بنام محمد برای امام حسن عسکری نفی شده است زیرا وقتی شهری بنام جابلقا که پیشوایان دین آنرا مقرّ محمد بن حسن می‌دانند موهوم تلقی شود طبعاً وجود محمد بن حسن در آن پذیرفتنی نیست. مضافاً باینکه بعداً در الواح فارسی چنانکه زیارت شد صریحاً وجود او را موهوم تلقی فرموده‌اند بعلاوه حضرت بهاء الله در جواهر الاسرار می‌فرمایند:

و انك بهذا العين ترى كل الظهورات اسمهم محمد و آبائهم حسن و ظهوروا من جابلقا قدرة الله و يظهروا من جابلقا رحمة الله و جابلقا لم يكن الا خزائن البقاء في جبروت العماء و مدائن الغيب في لاهوت العلاء ... ولكن الذي ظهر في السنتين لا تحتاج في حقه لا التبدیل و لا التأویل...

مضمون بیان مبارک بفارسی اینست: از این دیدگاه تو همه مظاهر الهی را با نام محمد و پدران شان را با نام حسن می‌بینی که از جابلقای قدرت ظاهر شدند و از جابلسای رحمت الهی ظهور می‌کنند و جابلقا نیست مگر گنجینه‌های بقا در جبروت عماء و شهرهای پنهان در لاهوت علاء... ولی کسی که در سال ۶۰ (۱۲۶۰ هـ ق) ظاهر شد در حق او نیازی به تبدیل و تأویل نداری.

نتیجه حاصل از تلفیق مطالب الواح مبارکه فوق اینست که وجود جابلقا و جابلسا و محمد بن الحسن موهومند و آنها را حمل بظاهر نمی‌توان نمود: و انك لو تريد ان تفسر هذه المدينة على ظاهر الحديث لن تقدر'

بنابراین جابلقا و جابلسا را قابل تأویل تلقی فرموده‌اند که تأویل دیگری از آنرا در اشعار جناب نعیم شاعر معروف بهائی می‌توان یافت: (۱۱)

!..گفتی آن‌شبه‌شهر جابلساست یا بشهر دگر که جابلقاست
 گر بود این بنا بروی زمین از چه بیرون ز نقشه دنیاست
 بهر هر فرقه شهر پنهانی است آن نه‌تنها ز دیده ناپیداست
 کوه کیخسرو و آسمان مسیح کهف رضوی و شهر بن موسی است
 خلد ادریس و بوستان ارم باغ عدن آشیانه عنقااست
 با تو گویم که آن دو شهر عزیز در زیارات سیدالشهدا است
 اشاره باین بیان در زیارت نامه حضرت حسین است:

اَشْهَدُ اَنَّكَ كُنْتَ نُوْرًا فِى الْاَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْاِرْحَامِ الْمَطْهَرَةِ (۱۲) یعنی شهادت می‌دهم تو نوری هستی در اصلااب شامخه و ارحام پاک که مراد اینست که از پدر و مادری تولد خواهی یافت و امام غائب هزارساله خواهی بود.

حضرت عبدالبهاء نیز الواحی دارند در باره امام غائب و نواب اربعه که بدواً زینت‌بخش این مقال می‌شود و سپس با آنچه از قبل آمد تطبیق و تلفیق می‌گردد. حضرت عبدالبهاء در لوح جناب صدرالصدور می‌فرمایند:

"امام دوازدهم، قائم موعود در حیّز ملکوت روحاً موجود بود و در یوم ظهور جسماً مشهود گشت باین تجسم شخص ثانی گشت و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم. آنچه در حیّز ملک ظاهر گردد اول در حیّز ملکوت بوده و حکم وجود داشته این مسئله امام دوازدهم و قائم موعود در احادیث شیعه بسیار متزلزل است اگر نفسی انصاف داشته باشد هیچیک از این روایات مختلفه متباینه متعارضه را اعتماد ننماید. حضرات شیعیان هریک از انمه اطهار را در یومش قائم می‌دانستند و منتظر خروج او بودند بعد از امام حسن عسکری رؤساء ملاحظه کردند که بنیاد امید شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و مضمحل خواهند گشت خواستند بوسیله‌ای نگهداری کنند لهذا کنایه و استعاره و مجاز و تأویل بکار بردند"

و در لوحی به اعزاز جناب فاضل شیرازی می‌فرمایند:

"در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیز غیب بوده اما در عالم جسد تحقیقی نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آنزمان محض محافظه ضعیفای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجود در حیز غیب را چنین ذکر نمایند که در حیز جسم است لان عالم الوجود واحد چنین تفکر و تصویری و تدبیری نمودند... باری اگر رجوع بروایات شود و دقت تام گردد واضح و مشهود می‌شود که این امام همام علیه‌السلام از اصل در حیز جسم نبوده(۱۳).

ماحصل آنکه چنانکه در الواح مبارکه حضرت بهاءالله زیارت شد ابواب اربعه با دروغی که در باره وجود فرزندی برای حضرت امام حسن عسکری ساختند و مدعی غیبت او در جابلقا و جابلسا شدند موجب گمراهی مردم و مآلاً شهادت حضرت باب گردیدند ولی از طرف دیگر جابلقا و جابلسا را جابلقای قدرت الهی و جابلسای رحمت الهی در جواهرالاسرار که از آثار قلم اعلی در دور بیان است معرفی فرمودند که با تبیینات حضرت عبدالبهاء در این خصوص که زیارت شد می‌توان گفت ابواب اربعه برای آنکه بنیاد امید شیعیان ویران نشود و محض محافظه ضعیفای ناس بآن جعلیات دست زدند که بموجب بیانات مبارکه حضرت بهاءالله موجب گمراهی مردم و شهادت حضرت باب گردیدند.

مآخذ و یادداشت‌ها

۱ _ بنقل از کتاب "یوسف بهاء در قیوم‌الاسماء" تألیف دکتر نصرت‌الله محمدحسینی چاپ مؤسسه معارف بهائی شهرالمسائل ۱۴۸ بدیع، دسامبر ۱۹۹۱ میلادی صفحه ۴۴.

قیوم‌الاسماء تفسیری است که حضرت ربّ اعلی بر سوره یوسف قرآن مرقوم فرمودند و به تفسیر احسن‌القصاص معروف است، یوسف بحساب اجد برابر قیوم و مساوی ۱۵۶ می‌باشد، اولین سوره این تفسیر مبارک بنام سوره‌الملک در شب اظهار امر حضرت اعلی در بیت مبارک شیراز در حضور جناب ملاحسین بشرویه‌ای نازل شد و بقیه سوره‌ها جمعاً ۱۱۱ سوره به تعداد آیات سوره یوسف قرآن بتدریج نازل گردید(فرهنگ لغات منتخبه تألیف دکتر ریاض قدیمی ص ۶۴۰) و در همان جا آمده است: احسن‌القصاص، بهترین طرز داستانسرایی، در قرآن مجید شرح داستان حضرت یوسف را احسن‌القصاص نامیده‌اند(آیه ۳سوره یوسف) ص ۲۷

قیوم‌الاسماء را جناب ملاءعلی بسطامی دومین نفس مقدسی که به حضرت اعلی ایمان آورد در حالی که حامل توفیق مبارک خطاب به شیخ محمدحسن صاحب جواهر بود با خود به کربلا

برد و به اتهام داشتن آن بوسیله علمای سنّی و شیعه مورد محاکمه قرار گرفت. به‌پژوهشنامه‌سال دوم شماره اول ص ۸۴_ ۳۹ تحت عنوان محاکمه ملاعلی بسطامی و به ضمیمه مجله پیام بدیع سپتامبر ۱۹۹۹ تکاتی پیرامون نخستین محاکمه در تاریخ امر بدیع رجوع شود.

۲ _ حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "...بنوامیه همیشه منتظر آن بودند که آن شخص موعود که از رساله حضرت محمد خواهد آمد و موعود است او را بدست آرند و محو و نابود کنند زیرا نهایت خوف از ظهور مظهر موعود داشتند و هر جا نفسی را از سلاله حضرت محمد یافتند که در انظار محترم بود او را هلاک نمودند... (بنقل از مفاوضات چاپ لیدن هلند سال ۱۹۰۸ م ص ۵۵ زیر عنوان تفسیر باب دوازدهم از مکاشفات یوحنا و در همانجا می‌فرمایند: "بنوامیه...ثلث نفوس مقدسه مبارکه را از سلاله طاهره که ستارگان آسمان بودند محو کردند..."

۳ _ شیعه اثنی عشریه (دوازده‌امامی) معتقدند که امام یازدهم (حضرت حسن بن محمد عسکری) دارای پسری بودند که بعد از امام غیبت نمودند و در سرداب خانه پدر در شهر سامره اقامت گزیدند و تا ۶۹ سال چهارنفر (نواب اربعه) یکی بعد از دیگری با آن حضرت ملاقات می‌کردند و گفته‌های امام غائب را بشیعیان ابلاغ می‌نمودند باین دوره غیبت صغری می‌گویند. دوران بعد از غیبت صغری (۶۹ ساله) یعنی بعد از نائب چهارم تا زمان ظهور را غیبت کبری می‌نامند (فرهنگ لغات منخبه تألیف دکتر ریاض قدیمی ص ۵۶۵).

و در همان فرهنگ آمده است: "نواب اربعه به چهارنفر اطلاق می‌شود که بعد از رحلت امام حسن عسکری بمدّت ۶۹ سال از سال ۲۶۰ هجری یکی بعد از دیگری خود را نائب امام معرفی کرده و اظهار می‌داشتند که امام حسن عسکری فرزندی داشته‌اند که در سردابی مخفی شده‌اند و ایشان آن حضرت را ملاقات می‌کنند و از امام دستور و خبر و حدیث و دعا می‌آورند... این چهار نائب به ترتیب عبارتند از عثمان سعید اسدی، ابوجعفر محمد بن عثمان، ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمد سمی (ص ۱۰۱۰_ ۱۰۰۹)

۴ _ مأخذ ردیف ۱ ص ۴۵.

۵ _ همانجا ص ۴۵ _ طفل رضیع یعنی کودک شیرخوار و لحم یعنی گوشت.

۶ _ در ترجمه انگلیسی ایقان شریف بقلم حضرت ولی‌امرالله در ضمن یادداشت‌های پایانی آمده است: "ملا عبد الخالق یزدی بدو از روحانیون یهود بود که مسلمان شد و به شیخیه

پیوست و بوسیله جناب ملاحسین بشرویه‌ای به حضرت باب مؤمن گردید! نام وی در زمره چهارده تن از علمای راشدین و فضلالی کاملین و فقهای بالغین که به حضرت باب ایمان آوردند در ایقان شریف آمده است (ایقان چاپ مصر ۱۳۱۸ هـ _ ۱۹۰۰ م ص ۱۸۸)

ضمناً در مأخذ ردیف ۱ در صفحه ۱۱۱ شماره ۷۵ یادداشتها چنین می‌خوانیم: "ملاعبدالخالق یزدی از مشاهیر شاگردان جناب شیخ احمد احسانی در فقه و اصول و کلام و حدیث و وعظ و خطابه صاحب مقامی عظیم بود از آثار او کتاب عین الطالبین در اصول فقه و نیز کتاب مصائب‌الائمّه است وی در سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی) در مشهد خراسان درگذشت.

۷ _ اعراض ملاعبدالخالق یزدی یادآور روایت تاریخ نبیل از جناب شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم است باین شرح: "...در شب دوم پس از وصول به تبریز حضرت باب جناب عظیم را احضار فرمودند و علناً در نزد او اظهار قائمیت نمودند عظیم چون این ادعا را شنید در قبول متردد شد. حضرت باب باو فرمودند من فردا در محضر ولیعهد و در حضور علماء و اعیان ادعای خود را اظهار خواهم کرد و برای اثبات ادعا بآیات تحدی خواهم نمود و بجز آیات بسایر مطالب متمسک نخواهم شد. نبیل می‌گوید جناب عظیم برای من حکایت کرد و گفت که من آن شب خیلی فکرم پریشان بود تا صبح نخواستیم و قتیکه نماز صبح را خواندم تغییر عجیبی در خود مشاهده کردم. گویا باب تازه ای در مقابل من گشوده شد. پیش خود فکر کردم که اگر من بدین مقدس اسلام و حقایق حضرت رسول مؤمن و موقن هستم و به حجیت آیات معتقد این اضطراب و پریشانی در باره امر حضرت باب چه علت دارد هرچه بفرماید صحیح است و درست و بدون هیچ ترس و ربی باید قبول کرد از حصول این فکر اضطرابم برطرف شد. بحضور مبارک مشرف شدم و رجای عفو و بخشش کردم بمن فرمودند: ببین عظمت امر الهی بچه حدّ است و ظهورالله چقدر عظیم است که امثال عظیم را مضطرب و پریشان خاطر می‌سازد... (مطالع‌الانوار تلخیص تاریخ نبیل زرنندی ترجمه و تلخیص جناب عبدالحمید اشراق خاوری نشر چهارم مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع ص ۳۱۷ _ ۳۱۸)

شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم از علمای شهیر خراسان و مؤمنین اولیه در سفر اول جناب باب‌الباب به خراسان می‌باشند که متحمل مصائب عظیمه شدند در تبریز حضرت اعلی به ایشان اظهار قائمیت فرمودند... جناب عظیم جزو محبوسین سیاه‌چال بودند و برای استخلاص حضرت بهاء‌الله و سایر مسجونین بیگناه اقرار بمسئولیت خویش در مورد عمل

قبيح صادق تبریزی و فتح‌الله قمی و ابوالقاسم نیریزی در رمی (تیراندازی) شاه نمودند که در نتیجه ایشان را بوضع فجیعی شهید کردند (فرهنگ لغات منتخبه تألیف دکتر ریاض قدیمی ص ۵۳۲).

۸ _ مأخذ ردیف ۱ ص ۴۳ _ ۴۶

۹ _ کتاب بشارات کتب آسمانی و اشارات دیگران در باره ظهور امر الهی تألیف جناب حسام نقبائی نشر دوم با اضافات تحت عنوان امام دوازدهم ص ۶۵ _ ۶۶

۱۰ _ مأخذ قبلی ص ۶۶

۱۱ _ مطالبی که در ابیات جناب نعیم آمده است بعضاً در لوحی از حضرت عبدالبهاء زیارت می‌شود: **اعلم ان الاحزاب فی القرون الاولى كانوا بكلّ كهف يترصدون سطوع نور الهدی و يزوغ كوكب العلی و ظهور الموعود من جابلقا و جابرصاء. اليهود كانوا منتظرون ظهور الموعود من مدينة السبّت المخفية عن الانظار و هذا هو جابلقا و امة عيسى ينتظرون ظهور الموعود من بطن جبل الرضوی** (مأخذ قبلی ص ۶۴) مضمون بیانات مبارکه بفارسی اینست: بدان که احزاب در قرون اولیه منتظر طلوع نور هدایت و ستاره علو و ظهور موعود از جابلقا و جابرصا بودند. یهود ظهور موعود را از شهر سبت پنهان از انظار انتظار داشتند که این همان جابلقا است و امت عیسی منتظر ظهور موعود از دل آسمان نازل برابر از اوج اعلی بودند و این همان جابرصاست و کیسانیه منتظر ظهور موعود از میان کوه رضوی بوده‌اند.

در باره کیسانیه آمده است: گروهی بعد از امام اول یعنی بعد از حضرت علی و گروهی بعد از امام حسین معتقد به امامت محمد بن علی بن ابی‌طالب مشهور به محمد بن الحنفیه پسر دیگر حضرت علی (نابرداری حضرت حسن و حضرت حسین) شدند که بآنها کیسانیه می‌گویند (بمناسبت اسم ابو عمره کیسان فرماده لشکر مختار ثقفی که به خونخواهی حضرت حسین قیام نمود و می‌نویسند که اسم کیسان بعد از مرگ ابو عمره لقب مختار شد) چون مختار ثقفی خود را نماینده امام محمد حنفیه که در حبس عبدالله بن زبیر در مکه بود می‌دانست این فرقه را مختاریه نیز می‌نامند و چون پیروان مختار ثقفی برای حمله بدشمن سلاح آهنی کافی نداشتند و لذا چوب و گرز چوبی بدست می‌گرفتند بآنها خشبیه نیز گفته‌اند. حنفیه شهرت خوله بنت جعفر بن قیس حنفی، زوجه حضرت علی است که محمد حنفیه از بطن او و صلب حضرت علی می‌باشد. بنقل از کتاب سید رسل حضرت محمد، اسلام و

مذاهب آن ص ۱۰۸ تألیف دکتر ریاض قدیمی.

۱۲ و ۱۳ مأخذ ردیف ۱۰ ص ۶۷ و ۶۸

متمم مقاله در شرح حال نواب اربعه و تبعات آن

نایب اول: ابو عمرو عثمان بن سعید عمری از طایفه بنی اسد است که او را اسدی نیز خوانده‌اند و وی را شخصی ثقه دانسته‌اند. امام حسن عسکری چون نام دراز او را شنید فرمود که در یک مرد این دو نام عثمان و ابو عمرو جمع نمی‌شود بنابراین دستور داد که کنیه او را که ابو عمرو باشد بر هم زنند و وی را عمری نامیدند او را عسکری نیز گویند زیرا که اهل قریه عسکر در سر من رأی (سامراء) بوده او را سمان یعنی روغن فروش نیز می‌خواندند. گویند بسبب مخفی داشتن امر سفارت تقیه نموده روغن فروشی می‌کرد. چنانکه شیعیان اموالی را که برای امام حسن عسکری می‌آوردند به ابو عمرو تسلیم می‌کردند و او را از راه ترس و تقیه آن اموال را در داخل خیک روغن گذاشته به خانه امام می‌رسانید. وی مورد اعتماد امام علی النقی بود و آن حضرت به یاران خود می‌فرمود این ابو عمرو مردی ثقه است و هرچه به شما گوید از جانب من است و آنچه را که به شما می‌رساند از جانب من می‌باشد. او در زمان امام حسن عسکری همچنان مورد وثوق امام بود پس از رحلت امام حسن عسکری نایب حضرت حجت شد.

چون امام حسن عسکری درگذشت عثمان بن سعید آن حضرت را غسل داد و کفن کرد و حنوط نموده بخاک سپرد. توفیعات حضرت صاحب امر در خصوص امر و نهی و جواب سؤالات شیعه به توسط عثمان بن سعید و پسرش به ایشان می‌رسید... جلد سیزدهم بحارالانوار ص ۲۸۶ _ ۲۸۹ کتاب الغیبه شیخ طوسی طبع تبریز ۱۳۲۱ ه ص ۲۳۲ _ ۲۲۸

نایب دوم ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری. چون پدرش درگذشت به امر امام بجای او نشست و واسطه بین حضرت حجت و مردم گردید در خبر است که توقیعی از طرف امام در تعزیت پدرش آمد و آن مشتمل بر چند فصل بود... ابو جعفر دختری بنام ام‌کلثوم داشت و از وی روایت شده که پدرش چند جلد کتاب در فقه تصنیف کرده و همه مطالب آنها را از حضرت صاحب الامر و پدرش امام حسن عسکری و جدش امام علی النقی اخذ کرده بود، ام‌کلثوم گوید این کتابها پس از وی به نایب سوم حسین بن روح رسید همچنین از ام‌کلثوم روایت شده که ابو جعفر محمد بن عثمان دل از دنیا کنده و برای خود قبری کنده بود و منتظر

مرگ خویش بود تا در سال ۳۰۵ هـ پس از پنجاه سال نیابت دار فانی را وداع گفت... کتاب الغیبة شیخ طوسی ص ۲۳۳ _ ۲۳۸ جلد سیزدهم بحار الانوار ۲۹۵ _ ۲۸۸.

نایب سوم ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی است. ابوجعفر محمد بن عثمان پس از خود به اشاره امام، حسین بن روح را به جانشینی خویش برگزید، نام او را گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت و گاهی قمی نوشته‌اند، وی در ایام امامت امام یازدهم نیز از اصحاب خاصّ او بشمار می‌رفت و به اصطلاح باب‌آن حضرت بود و قطعه‌ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بود نقل می‌کرد.

ام‌کلثوم دختر ابوجعفر محمد بن عثمان گوید: که حسین بن روح از چند سال پیش از مرگ پدرم وکیل او بود و در امر املاک وی نظارت داشت و اسرار دینی را از جانب او به رؤسای شیعه می‌رسانید و از خواصّ و محارم وی بشمار می‌رفت. مراتب وثوق و دیانت و فضل او روز بروز مقام وی را در میان شیعه استوارتر می‌ساخت تا اینکه از طرف پدرم به نیابت و سفارت منسوب گردید. حسین بن روح بعد از درگذشت ابوجعفر محمد بن عثمان به عنوان نایب سوم امام غایب به دارالنبیاه بغداد درآمد و در آنجا رسماً جلوس کرد و بزرگان شیعه گرداگرد او نشستند. نکاء خادم ابوجعفر با عصا و کلید و صندوقچه او به نزد حسین روح آمد و گفت ابوجعفر مرا فرمود که چون مرا بخاک سپردی این اشیاء را تسلیم او کن این صندوقچه حاوی انگشتری‌های ائمه است.

اول توقیعی که بدست حسین بن روح صادر شد بتاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ هـ بود حسین بن روح از سال انتصاب خود به نیابت تا زمان حامد بن العباس از جمادی الاخر سال ۳۰۶ تا ربیع الاخر سال ۳۱۱ هـ به حرمت تمام در بغداد می‌زیست و منزل او محلّ رفت و آمد امراء و بزرگان مملکت بود. چون کار وزارت در دست آل فرات بود و آنان خاندانی شیعی بشمار می‌رفتند تا ایشان روی کار بودند کسی مزاحم حسین بن روح و یاران او نمی‌شد همینکه آل فرات بدست حامد بن عباس از کار افتادند وزیر جدید به حبس و مصادره اموال آل فرات و بستگان ایشان فرمان داد و حسین بن روح نیز به زندان افتاد و از سال ۳۱۲ تا محرم ۱۳۱۷ هـ در زندان بود. بواسطه دوستی که با محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی‌العزاق داشت مدتی از زندان امور خود را به وی سپرد ولی چون ملتفت انحراف فکری و مذهبی او شد وی را خلع کرده و از زندان توقیعی در لعن او صادر کرد ظاهراً حسین بن روح را باتهام مراده با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس استیلاء یافته بودند به امرالمقتدر بالله بزندانی افکندند.

پس از رهائی از زندان حسین بن روح باز به همان عزت و احترام سابق در بغداد می‌زیست و چون چندی از آل نوبخت که از خویشان وی بودند در دستگاه عباسی مقاماتی مهم داشتند کسی جرأت فراهم کردن مزاحمت برای او نداشت. در زمان خلافت الرّاضی بالله (۳۲۲ _ ۳۲۹ هـ) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بلند داشت و به واسطه کثرت مالی که شیعه امامیه نزد او می‌آوردند خلیفه و درباریان از او سخن می‌گفتند و او با زیرکی و درایت به اداره امور شیعه امامیه مشغول بود... حسین بن روح در شعبان ۳۲۶ هـ درگذشت... خاندان نوبختی ص ۲۱۲ _ ۲۲۲، جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۲۹۵ _ ۳۰۰، کتاب الغیبة شیخ طوسی ۲۳۵ _ ۲۵۵.

نایب چهارم ابوالحسن علی بن محمد سمری است حسین بن روح به اشاره امام غایب پیش از مرگ، ابوالحسن علی بن محمد سمری را به جانشینی خویش برگزید و وی مدت سه سال از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹ نیابت و وکالت امام غایب را داشت. ابن بابویه روایت کرده که ابومحمد حسن بن مکتب گفت در سالی که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری وفات کرد من در بغداد بودم. چند روز پیش از مرگ او نزد وی رفتم ناگاه دیدم که توقیعی از امام درآورد و به مردم نشان داد متن آن بدینگونه بود: "بسم الله الرحمن الرحيم يا علي بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت مابینک و بین سنّة ایام فاجمع امرک و لا توصّ الی احد فیقوم مقامک بعد وفانک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی من شیعتی من یدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة هو کذاب مفتر و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم" یعنی ای علی بن محمد سمری خداوند پاداش برادران دینی ترا در مصیبت مرگ تو بزرگ دارد همانا تو از اکنون تا شش روز دیگر خواهی مرد پس کار خود فراهم کن و در باره نیابت و وکالت به هیچکس وصیت مکن تا بجای تو ننشیند زیرا غیبت کبری واقع گردید و من ظهور نخواهم کرد مگر به فرمان خدای تعالی و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دلها را سختی و قساوت فراگیرد و زمین از ستم و بیداد پر گردد بزودی از شیعه من کسانی می‌آیند که دعوی دیدن مرا می‌کنند بدان هرکس که پیش از خروج سفیانی و برآمدن صیحه و بانگی از آسمان ادعای دیدن من نماید دروغگو و مفتری است نیرو و قدرت تنها برای خداست و بس! ابومحمد احمد بن حسن المکتب گوید که ما از توقیع نسخه برداشته و از نزد او بیرون رفتیم و چون روز ششم شد او را مرگ فرا رسید در هنگام نزع از او پرسیدند که وصی و جانشین تو کیست گفت "ال امر و هو بالعة و قضی" این سخن را بگفت و درگذشت... شرح احوال نواب اربعة بنقل از کتاب تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا

قرن چهارم تألیف دکتر محمدجواد مشکور استاد دانشگاه، انتشارات اشراقی، طهران ۲۵۳۵ شاهنشاهی ۱۹۷۶ میلادی ص ۱۴۲_ ۱۳۷ مؤلف سپس زیر عنوان مدعیان بابیت نامی نویسد: حسین بن منصور حلاج در آغاز خود را رسول امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی می‌کرد و بهمین سبب علمای علم رجال شیعه او را از مدعیان بابیت شمرده‌اند نام او ابوالمغیث حسین بن منصور است که در ۳۰۹ ه کشته شد.

ابوحلاج پس از دعوی بابیت بر آن شد که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی را که از مشاهیر متکلمین و از شعراء و منصفان امامیه و از بزرگان خاندان نوبختی بشمار می‌رفت در سلک یاران خود آورد و به تبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع امر او بودند به عقاید حلولی خویش درآورد بویژه آنکه جماعتی از درباریان خلیفه نسبت به حلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند. ابوسهل که پیری مجرب و عالمی زیرک بود نمی توانست ببیند که یک داعی صوفی با مقالاتی تازه خود را معارض حسین بن روح نوبختی وکیل امام غایب معرفی کند و بدینوسیله آل نوبخت را از دستگاه خلافت دور سازد.

در این زمان چون فقه امامی از طرف خلفاء به رسمیت شناخته نشده بود و شیعیان در میان مذاهب اهل سنت و جماعت ناچار "مذهب ظاهری" را که مؤسس آن ابوبکر محمد بن داود اصفهانی (در گذشته در ۲۹۷ ه) است پذیرفته بودند. رؤسای امامیه و خاندان نوبختی برای برانداختن حلاج ناچار شدند که به ابوبکر محمد بن داود امام مذهب ظاهری متوسل شده او را بصدور فتوانی که در سال ۲۹۷ ه اندکی بیش از مرگ خود در وجوب قتل حلاج انتشار داد و ادار نمایند. در این هنگام ابوالحسن علی بن فرات وزیر شیعه مذهب مقتدر خلیفه نیز در تکفیر حلاج به آل نوبخت کمک می‌کرد.

حلاج در سال ۲۹۶ ه به بغداد آمد و مردم را بطریق خاص خود که مبتنی بر نوعی تصوف آمیخته با مذهب حلولیه بود دعوت کرد. وزیر ابوالحسن بن الفرات وی را تعقیب کرد و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود. حلاج از بغداد گریخت و در شوشتر و اهواز پنهان زیست در سال ۳۰۱ ه بدست عمال خلیفه گرفتار شد و بزندان افتاد و در ۲۴ ذیقعدة ۳۰۹ پس از هفت ماه محاکمه علمای شرع او را مرتد و خارج از دین اسلام شمرده و به فرمان مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس بدار آویخته شد و سپس جسد او را سوزانیده و سرش را بر چوبی بالای جسر بغداد زدند.

باید دانست حسین بن روح بن منصور حلاج در حدود ۲۴۴ ه در قریه طور از قراء بیضاء

فارس در هفت فرسنگی شیراز زاده شد و با پدرش منصور از بیضاء به واسط رفت و در آنجا علوم اسلامی را بیاموخت. در ۲۰ سالگی به بصره رفت و مرید صوفی آن زمان عمرو مکی شد و بدست او خرقه تصوف پوشید در سال ۲۷۰ ه در ۲۶ سالگی به مکه سفر کرد و حج کعبه بگزارد از مکه به اهواز بازگشت و بدعوت پرداخت. حلاج برای دعوت مذهب صوفیانه خود که جنبه حلولی داشت به مسافرت می پرداخت... او سخنان غریب می گفت و کتابهای عجیب تصنیف کرد که از جمله آنها طاسین الازل و قرآن القرآن و الکبریت الاحمر است اشعاری نیز در وحدت وجود از او باقی است... (الغیبة شیخ طوسی ص ۲۶۱_ ۲۶۲، تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۴، خاندان نوبختی ص ۱۱۱_ ۱۱۶، لئونی ماسینون Massignon قوس زندگی منصور حلاج ترجمه عبدالغفور روان فرهادی بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸، مجلسی_ جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۱۱_ ۳۱۳).

سپس مؤلف زیر عنوان "ابن ابی العزاقر" می نویسد: نام او را یاقوت حموی ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر آورده است شلمغانی از اصحاب امام حسن عسکری و دبیران زمان خود در بغداد بود. در زمان غیبت صغری تغییر مشرب داده با شیخ ابوالقاسم حسین بن روح از نواب اربعه به مناقشه و رقابت پرداخت و دعوی بابیت کرد. (مؤلف از کسان دیگری هم بعنوان مدعی بابیت یاد کرده است که شهرتی ندارند)

نجاشی در رجال خود می نویسد که ابن ابی العزاقر شلمغانی از پیشروان مذهب امامیه بود و او را رشک و حسد به حسین بن روح بر آن داشت که ترک مذهب امامیه گوید و داخل در کیش های مردود گردد تا بدانجا که از طرف امام غایب توقیعاتی علیه او صادر شد و سرانجام به امر دولت وی را کشته بدار آویختند... ص ۱۴۲_ ۱۴۳ اما در کتاب محاضرات تألیف جناب عبدالحمید اشراق خاوری در این باره چنین می خوانیم: «...در دوره نیابت حسین بن روح ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی از اهل قریه شلمغان از قرای واسط که به ابن ابی العزاقر نیز معروف است با حسین بن روح مخالفت کرد و گفت امام حسن عسکری فرزندی نداشتند و بلاعقب وفات کردند و اشعاری گفت که در جلد سیزدهم بحار الانوار آن ابیات را مرحوم مجلسی نقل کرده از این قرار:

یا طالبا من بیت هاشمی و جاحدا من بیت کسروی

قد غاب فی نسبة اجمی بالفارسی الحساب الرضی

مضمون اینکه دیگر از خاندان هاشم ظهوری نخواهد بود و از عجم از نسل و نژاد بزرگ و

عظیمی ظهور واقع خواهد شد. در ماه ذی‌حجّه الحرام سال ۳۱۲ توقیعی شامل لعن شلمغانی از ناحیه حسین بن روح صادر شد صورت این توقیع در کتاب غیبت طوسی (متوفی در سال ۴۶۰ هجری) مسطور است.

شلمغانی را با اقدامات حسین بن روح نوبختی ابن مقله دستگیر و در یوم سه‌شنبه ۲۹ ذی‌العده سال ۳۲۲ هجری بقتل رسانیده و جسد او را سوزانیده خاکسترش را بدجله ریختند و این واقعه در شهر بغداد اتفاق افتاد.

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح ملازاده تبریزی راجع به شلمغانی بیاناتی فرموده و قاتلین او را هزله رذله خذله نامیده‌اند قوله الاحلی "ان عبدالله الشلمغانی قد نطق بابدع المعانی و صریح الخبر بظهور النبیّ ر الساطع من الافق الایرانی و لکن الظالمین و الهزلة و الرذلة الخذلة هدروا دمه و نسبوا الیه البهتان العظیم و قتلوه بظلم عظیم و لکن الله برئه من البهتان و قدر له الروح و الریحان و الان هو فی نعیم مقیم و مقام کریم زادالله درجته فی عالم البقاء و انعم علیه بالنعم و الالاء ... انتهى.

(بنقل از محاضرات چاپ لانگنهاین، آلمان غربی ۱۴۳ بدیع ۱۹۸۷ میلادی ص ۸۱۶ - ۸۱۵)

مضمون بیان مبارک بفارسی اینست که: عبدالله شلمغانی به بدیع‌ترین معانی سخن گفت و آشکارا به ظهور خورشید ساطع از افق ایرانی بشارت داد ولی ظالمان پست و دنی خون او را هدر کردند و بهتانی بزرگ نسبت با او داشتند و بظلمی عظیم او را بقتل رساندند و لکن خداوند او را از بهتان بری ساخت و برای او روح و ریحان مقرر داشت و اکنون در بهشت مقیم است و مقامش کریم. خداوند درجات او را در عالم بقاء افزون کند و نعم و آلاء را بر او ارزانی دارد.

در باره مامشات حضرت اعلی با خلق الله در اظهار امر به بابیت سخن رفت بجاست سابقه این امر در اسلام و مسیحیت از کتاب محاضرات نقل شود: رویه مامشات با خلق و مراعات نفوس در ادوار سابقه هم بوده‌است مسئله غرائیق و ذکر اسامی اوئان عرب جاهلیت که در سورة النجم قرآن مجید نازل شده‌است در حقیقت برای مامشات با خلق و رعایت حال نفوس بوده‌است بولس رسول نیز این مطلب (لزوم مامشات با خلق) را در رساله اول بولس بقرنیتان فصل نهم آیه نوزدهم ببعده تصریح می‌کند... محاضرات ص ۸۳۸).